

## American Democratization Project in the Greater Middle East Initiative (GMEI)<sup>1</sup>

Khaled Rahmani<sup>1</sup>, Sohrab Salahi<sup>2</sup>, Maryam Moradi<sup>3</sup>

<sup>1</sup> Ph.D. Student, Department of International Relations, Qeshm Branch, Islamic Azad University, Qeshm, Iran. khaled4222000@yahoo.com

<sup>2</sup> Assistant Professor, Department of Law, Imam Hossein University (AS), Tehran, Iran  
(Corresponding author). Salahi.sohrab@gmail.com

<sup>3</sup> Assistant Professor, Department of Law, Qeshm Branch, Islamic Azad University, Qeshm, Iran.  
moradimaryam@yahoo.com

### Abstract

The purpose of the present study is to review the American demarcation project in the Greater Middle East Initiative (GMEI). The research method is descriptive-analytic and the results showed that the US as the only super power remaining from the cold war era, aimed to become a global hegemonic power by its domination over the strategic region of the Middle East so that the USA in the American order is at the top of the pyramid and other powers are below in a linear line. When the US attacked the region and occupied Iraq, it raised two strategies of the elimination of the weapons of mass destruction and countering terrorism. Yet this hypothesis is proposed that the US main strategy in GMEI was the American democratization project in the region. If the US succeeds in this strategy, the condition of reaching its goals in the GMEI is facilitated.

**Keywords:** Hegemonic Power, Greater Middle East Initiative, Democratization, USA.

1. **Cite this article:** Rahmani, K., Salahi, S. & Moradi, M. (2023). American Democratization Project in the Greater Middle East Initiative (GMEI). *Iranian Political Research*, 10(1): 69-90.

**DOI:** 10.22034/sej.2021.1937573.1367

**Received:** 2021/08/10 ; **Received in revised form:** 2021/09/04 ; **Accepted:** 2021/09/09 ; **Published online:** 2023/03/23

© The Author(s).

**Publisher:** Qom Islamic Azad University



## پروژه دموکراسی‌سازی آمریکا در طرح خاورمیانه بزرگ<sup>۱</sup>

خالد رحمانی<sup>۱</sup>، سهراب صلاحی<sup>۲</sup>، مریم مرادی<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> دانشجوی دکتری، گروه روابط بین‌الملل، واحد قشم، دانشگاه آزاد اسلامی، قشم، ایران.  
khaled4222000@yahoo.com

<sup>۲</sup> استادیار، گروه حقوق، دانشگاه جامع امام حسین(ع)، تهران، ایران، (نویسنده مسئول).  
Salahi.sohrab@gmail.com

<sup>۳</sup> استادیار، گروه حقوق، واحد قشم، دانشگاه آزاد اسلامی، قشم، ایران. moradimaryam@yahoo.com

### چکیده

هدف پژوهش حاضر بررسی پروژه دموکراسی‌سازی آمریکا در طرح خاورمیانه بزرگ است. روش پژوهش توصیفی-تحلیلی بوده و یافته‌ها نشان می‌دهد: ایالات‌متحده آمریکا به عنوان تنها ابرقدرت باقیمانده از دوران جنگ سرد، بر آن بود تا با تسلط بر این منطقه فوق‌استراتژیک، به قدرت هژمون جهانی تبدیل گردد، به گونه‌ای که در نظم مورد نظر آمریکا، این کشور در رأس هرم و دیگر قدرت‌ها در یک خط طولی در پشت‌سر آن قرار گیرند. گرچه آمریکایی‌ها در هنگام تهاجم به منطقه و به خصوص اشغال عراق، دو راهبرد لزوم انهدام سلاح‌های کشتار جمعی و مبارزه با تروریسم را نیز مطرح کردند، اما با توجه به نقش بسترسازی این دو راهبرد، این فرضیه مطرح می‌شود که راهبرد اصلی آمریکا در طرح خاورمیانه بزرگ، پروژه دموکراسی‌سازی در منطقه بود که در صورت موفقیت در این راهبرد، بستر دستیابی به اهداف آمریکا در طرح خاورمیانه بزرگ فراهم می‌گردد.

**کلیدواژه‌ها:** قدرت هژمون، طرح خاورمیانه بزرگ، دموکراسی‌سازی، آمریکا.

۱. **استناد به این مقاله:** رحمانی، خالد؛ صلاحی، سهراب؛ مرادی، مریم (۱۴۰۲). پروژه دموکراسی‌سازی آمریکا در طرح خاورمیانه بزرگ. *سیاست‌پژوهی ایرانی*، ۱۰(۱): ۶۹-۹۰. DOI: 10.22034/sej.2021.1937573.1367

**پژوهش حاضر مستخرج از:** رساله دکتری، دانشجو: خالد رحمانی، با عنوان «پروژه دموکراسی‌سازی آمریکا در خاورمیانه»، استاد راهنما: سهراب صلاحی و استاد مشاور: مریم مرادی، ارائه شده در گروه روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی واحد قشم، در سال ۱۳۹۹ است.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۵/۱۹؛ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۰/۰۶/۱۳؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۱۸؛ تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۲/۰۱/۰۳  
ناشر: دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم © نویسنده‌گان.



## ۱. مقدمه

ترویج دموکراسی به عنوان یکی از عناصر هویتی ایالات متحده، در طول تاریخ سیاست خارجی این کشور، تأییراتی را بر جای گذاشته است. ورود آمریکا به عرصه جهانی پس از جنگ جهانی دوم، به طبع، مسئله دموکراسی و ترویج آن را به موضوعی مهم در عرصه سیاست خارجی این کشور تبدیل نمود. سال‌ها پیش از افول قدرت اتحاد جماهیر شوروی و از بین رفتن مدل کمونیستی در جهان، این انگیزه در ایالات متحده ایجاد شده بود که در راستای «دموکراسی‌سازی»، مدل دموکراسی کاپیتالیستی خود را، به عنوان مدلی برتر در جهان ارائه دهد. این امر زمینه‌ای برای تقویت آژانس‌هایی موفق در برخورد ایدئولوژیک با شوروی شد؛ آژانس‌هایی همچون «بنیاد (موقوفه) ملی برای دموکراسی» (ند)<sup>۱</sup>، که پس از جنگ سرد، هدف خود را مناطق دیگر جهان از جمله خاورمیانه قرار دادند.

به‌رغم تغییرات ساختاری منطقه‌ای و جهانی، تعریف منافع آمریکا در خاورمیانه طی شصت سال گذشته نسبتاً ثابت بوده است (میراحمدی، ۱۳۹۵، ص ۸۳). از نظر نوع رژیم سیاسی، تصمیم‌گیرندگان آمریکایی به دلیل دموکراتیک بودن نظام سیاسی، برای تغییر در سیاست خارجی خود محدودیت زیادی دارند؛ محدودیت‌های حقوقی و قانونی یکی از آنهاست. آنچه هست بیشتر تغییر در سطح رو و ابزار است (زهرانی، ۱۳۹۲، ص ۷۴). بر این اساس، از آنجا که ایالات متحده آمریکا یکی از مهم‌ترین بازیگران منطقه خاورمیانه و حتی اثرگذارترین آنهاست، به گونه‌ای همواره جهت‌گیری‌ها و اتخاذ مواضع این کشور، تا حد بسیاری بر روند تحولات در این منطقه اثرگذار بوده است. در نتیجه، بررسی رویکردها و مواضع این کشور اثرگذار در منطقه، از این جهت که می‌تواند در آینده و هدایت تحولات مؤثر باشد، ضروری است.

خاورمیانه دارای ویژگی‌های یگانه و شاخصی است که نظیر آن را در کم‌تر منطقه‌ای از جهان می‌توان یافت. با توجه به اهمیت این منطقه در چرخه قدرت و اقتصاد جهانی و با عنایت به برخورداری این منطقه از ویژگی‌های ژئواستراتژیک، ژئواکونومیک و ژئوکالچر، شاهد تأثیرگذاری فزاینده آن بر معادلات قدرت در عرصه جهانی هستیم. ایالات متحده آمریکا به عنوان تنها ابرقدرت باقی مانده از دوران جنگ سرد، بر آن بود تا با تسلط بر این منطقه فوق استراتژیک، به قدرت هژمون جهانی تبدیل گردد؛ به گونه‌ای که در نظم مورد نظر آمریکا، این کشور در رأس هرم و دیگر

قدرت‌ها در یک خط طولی در پشت‌سر آن قرار گیرند.

در این راستا، هدف اصلی از این نوشتار، بررسی پروژه دموکراسی‌سازی آمریکا در طرح خاورمیانه بزرگ است. پرسش اصلی این است که برای دستیابی به هژمون جهانی، آمریکایی‌ها چه راهبردهایی را در طرح خاورمیانه بزرگ در دستور کار خود قرار دادند؟ در پاسخ به پرسش فوق این فرضیه مطرح می‌شود: «راهبرد اصلی آمریکا در طرح خاورمیانه بزرگ، پروژه دموکراسی‌سازی در منطقه بود، که در صورت موفقیت در این راهبرد، بستر دستیابی به اهداف آمریکا در طرح خاورمیانه بزرگ، فراهم می‌گردد».

## ۲. پیشینه تحقیق

لازم به گفتن است، تحقیقی که مستقیماً بحث دموکراسی‌سازی آمریکا در خاورمیانه را به نگارش درآورده باشد، موجود نیست و این نشانگر نو بودن موضوع پژوهش حاضر است؛ اما در ادامه به برخی تحقیقاتی اشاره می‌شود که در یکی از متغیرها، خصوصاً دموکراسی و خاورمیانه، با موضوع مطالعه فعلی، همخوانی دارند. بر این اساس، نوشتارها به دو قسمت، تقسیم‌بندی شده است:

**الف-** نوشتارهایی که به مبحث دموکراسی و تحمیل دموکراسی و آینده دموکراسی، خصوصاً در کشورهای خاورمیانه پرداخته و این متغیر را از بعد سیاسی، مورد تحلیل قرار داده‌اند. از جمله این متون می‌توان به پژوهش کریمی (۱۳۹۵)، رودمعجنی (۱۳۹۵)، هانتی (۱۳۹۱)؛ خادمیان (۱۳۹۱) در بخش فارسی و ویلیام<sup>۱</sup> (۲۰۱۵)، ماهوف<sup>۲</sup> (۲۰۱۴)، عجمی<sup>۳</sup> (۲۰۱۲)، شهااتا<sup>۴</sup> (۲۰۱۲)، و مؤسسه بروکینگز<sup>۵</sup> (۲۰۱۱) اشاره کرد.

**ب-** پژوهش‌هایی که به سیاست خارجی آمریکا در دموکراسی‌سازی و جلوگیری از تروریسم پرداخته و گسترش دموکراسی را یکی از بهره‌برداری‌های سیاسی آمریکا دانسته‌اند. اینگونه مقالات معمولاً می‌نویسند: حادثه سپتامبر ۲۰۰۱، خاورمیانه را به مرز منازعه آمریکا در «مبارزه با تروریسم» و «گسترش دموکراسی و حقوق بشر» تبدیل ساخت و بر این مبنای تصمیم‌سازان سیاست

1. William  
2. Maahouf  
3. Ajami  
4. Shehata

5. The Arab Awakening: America and the Transformation of the Middle East

خارجی آمریکا به اعمال سیاست‌های لیبرالی در قالب دموکراسی‌سازی، جهت معماری جامعه دموکراتیک با معیارهای آمریکایی در منطقه مزبور پرداخته‌اند. از جمله این متون می‌توان در بخش پیشینه داخلی به پژوهش زرشکی (۱۳۹۵)، ازبکی (۱۳۹۴)، کمایی‌زاده (۱۳۹۴)، خورگامی (۱۳۹۳)، طباطبایی و سیفی (۱۳۹۱)، هرابی نیک (۱۳۹۰)، رحیمی (۱۳۹۰) و در بخش پیشینه خارجی به براون<sup>۱</sup> (۲۰۱۳)، والدروف<sup>۲</sup> (۲۰۱۰) و کاریسون<sup>۳</sup> (۲۰۰۴)، اشاره کرد.

### ۳. مفاهیم پژوهش

#### ۳-۱. دموکراسی‌سازی

دموکراسی‌سازی<sup>۴</sup> یا حمایت از تغییر و ایجاد نظام‌های حداقل به ظاهر دموکراتیک، سیاست اجتماعی اقتصادی شناخته‌شده‌ای است که به دلیل گستردگی تأثیرگذاری نیروهای سیاسی و اقتصادی بر آن، به یکی از مسائل جدی در عرصه اجتماعی اقتصادی کشورهای مختلف تبدیل شده است.

سیستم سازمانی دموکراسی‌سازی در واقع بر پیکره ساختاری استوار است، که مربوط به دوران جنگ سرد بوده و به گفته دکتر مایکل پینتو - داشینسکی عبارت است از «مداخله‌ای» که سبب تداوم عملیات‌های مخفی و برانداز می‌گردد، عملیات‌هایی که پیش از این توسط «سازمان اطلاعات مرکزی»<sup>۵</sup> آمریکا (سیا) و «سرویس اطلاعات مخفی»<sup>۶</sup> بریتانیا (ام‌آی‌شس)<sup>۷</sup> انجام می‌گرفت (کلارک<sup>۸</sup>، ۲۰۰۷). به دیگر سخن، دموکراسی‌سازی توسط برخی از کشورهای غربی، پوششی مناسب برای سیاست‌های سرشار از خدعه، نیرنگ مخفی‌کاری، با استفاده از بنیادهای مختلف و در راستای تحمیل امپریالیسم با نام دموکراسی بر دیگران، تعریف می‌شود. در این نوشتار دموکراسی در منطقه خاورمیانه مورد بحث و تحلیل قرار می‌گیرد.

- 
1. Brown
  2. Walldorf
  3. Jim Garrison
  4. Democratization
  5. Central Intelligence Agency
  6. Secret Intelligence Service
  7. Military Intelligence - section 6
  8. Clark

## ۳-۲. خاورمیانه

نام «خاورمیانه»<sup>۱</sup> یکی از مظاهر پروژه‌شناختی مدرنیته است. هم نام‌گذاری و هم مرزبندی حدود منطقه، از پدیده‌های مربوط به مدرنیسم و اروپامحوری بوده و از منظر نیروهای مسلط مستقر در اروپا و به‌طور کلی جهان غرب، در تمایز با خاور نزدیک و خاور دور، برای منطقه نهاده شده است (حمیدی‌نیا، ۱۳۹۳، ص ۲۵).

اصطلاح خاورمیانه توسط یک افسر نیروی دریایی آمریکا به نام آلفرد تارون (تایر) ماهان<sup>۲</sup> ابداع گردید. وی برای اولین بار، این اصطلاح را در مقاله‌ای تحت عنوان «خلیج فارس در روابط بین‌الملل» که در سپتامبر ۱۹۰۲ در مجله نشنال ری ویو<sup>۳</sup> به چاپ رسید، آن را به کار برد. ماهان در بیان این عبارت، منطقه‌ای را مورد اشاره قرار می‌دهد که خلیج فارس در مرکز آن قرار دارد. به عبارت دیگر، بیان دو اصطلاح رایج خاور دور و خاور نزدیک در تبیین آن ناکافی بود (حمیدی‌نیا، ۱۳۹۳، ص ۲۴).

خاورمیانه دارای ویژگی‌های یگانه و شاخصی است که نظیر آن را در کم‌تر منطقه‌ای از جهان می‌توان یافت. در این منطقه شش نژاد گوناگون در کنار هم زندگی می‌کنند؛ این منطقه مهد تمدن و محل ظهور ادیان بزرگ الهی یعنی (اسلام، مسیحیت و یهودیت) است. فرهنگ مرسوم در خاورمیانه اساساً بر معتقدات مذهب اسلام بنیان گذاشته شده است و زبان عربی در آن نفوذ فراوان دارد. آمیختگی مذهب اسلام با زندگی روزمره مردم، موجب انتقال تدریجی لغات و عبارات عربی به سایر زبان‌های منطقه خاورمیانه شده است (شفیعی عربی، ۱۳۸۷، ص ۸۸). این منطقه همراه با تحولات سیاسی و اتخاذ استراتژی‌های قدرت‌های جهانی، از نقش و اهمیت فراوانی برخوردار بوده است (حایک، ۲۰۰۶، ص ۴۳).

اهمیت روزافزون منطقه خاورمیانه به لحاظ ژئوپلیتیکی، استراتژیکی و ژئواستراتژیکی، در دیدگاه‌ها و استراتژی‌های قدرت‌های جهانی به ویژه ایالات متحده آمریکا در دهه‌های گذشته، به ویژه بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر، امری بدیهی و آشکار است. منطقه خاورمیانه و بحران‌های به وجود آمده در آن، مورد نظر صاحب‌نظران و رویکردهای حقوقی و اجتماعی فراوانی واقع شده است؛ که

---

1. Middle East

2. Alfred Tavern Mahan

3. National Review Magazine

در ادامه به مرتبط‌ترین رویکرد از حیث موضوع، پرداخته می‌شود.

#### ۴. تمهید نظری

رویکرد لیبرالیسم<sup>۱</sup> در چهارچوب نظریه کثرت‌گرایی<sup>۲</sup> در روابط بین‌الملل مطرح می‌شود؛ که این تحول در عصر معاصر، مدیون رویکرد لیبرالیسم است (قوام، ۱۳۹۳، ص ۳۶). آمریکایی‌ها، نظام لیبرال - دموکراسی را ایده‌آل‌ترین نوع حکومت می‌دانند و پس از ۱۱ سپتامبر و در آستانه عملیاتی کردن طرح خاورمیانه بزرگ، صدور آن ولو با زور اسلحه به تمام دنیا را، از وظایف انسانی خویش برشمرده‌اند. در حالی که قبل از آن چنین تبلیغ می‌کردند که این نظام دو ویژگی اساسی دارد: انتخاب آزاد و طبیعت سکولار؛ اما جدایی از آرمان‌گرایی و آرمان‌خواهی که می‌تواند اسلام یا هر دین دیگر، یا یک آرمان‌گرایی مثل مارکسیسم باشد، سیاست ترویج لیبرال - دموکراسی از همان ابتدای تشکیل دولت آمریکا خصوصاً پس از ویلسون<sup>۳</sup> مورد توجه دولت مردان این کشور بوده است. از آنجا که تعهد به ارزش‌های لیبرالی، همیشه عنصر اساسی در انسجام جامعه آمریکا بوده است، می‌توان عنوان نمود که حادثه مزبور، رویکرد لیبرالیستی در سیاست خارجی این دولت را نیز دستخوش تحول کرد (جرویس<sup>۴</sup>، ۲۰۰۶، ص ۱). آمریکا همواره با یک نگاه ارزش‌مدارانه به لیبرال دموکراسی نگریسته و گسترش و ایجاد آن را در سراسر جهان، به کمک قدرت سخت و نرم خود، مورد توجه قرار داده است. اگرچه دولت مردان آمریکا دموکراسی را همواره خیر عمومی برای مخاطبان خود در سایر ملت‌ها معرفی می‌کنند، اما این سیاست عمدتاً، منافع حیاتی و موجودیتی آمریکا را تأمین می‌کند و در واقع آمریکا، هویت خود را در نظام بین‌الملل از اعمال این سیاست به‌دست می‌آورد.

در روند اعمال این سیاست، هانتینگتون<sup>۵</sup> اعتقاد به سه موج گسترش دموکراسی در جهان دارد. بررسی این روند نشانگر این واقعیت است که پیگیری پروژه دموکراسی‌سازی کشورها از سوی آمریکا، به عنوان استراتژی برای دخالت سیاسی این کشور در میان کشورهای مستقل، و اساساً هدف از تشکیل «بنیاد ملی برای دموکراسی»، اشاعه دموکراسی مورد نظر ایالات متحده آمریکا

1. Liberalism

2. The theory of pluralism

3. Wilson

4. Jervis

5. Huntington

بوده است. انجام عملیاتی همچون، توسعه دموکراسی با قرائت آمریکایی، ایجاد و حمایت از سازمان‌های همسو با لیبرال دموکراسی غرب، حفاظت از منافع آمریکا، دموکراسی‌سازی و انجام کودتا در کشورهای آمریکای لاتین، از فعالیت‌های ویژه این بنیاد و در راستای تأمین منافع حیاتی آمریکا قرار می‌گیرد (کلبعلی، ۱۳۹۰).

منافع ملی ایالات متحده آمریکا سه عنصر دارد: ۱) تضمین امنیت این کشور خصوصاً با کسب قدرت نیروی نظامی؛ ۲) تداوم رونق اقتصادی آمریکا و متحدانش، به علاوه تسهیل همکاری با منافع کشورهایی که در خدمت منافع آمریکا هستند؛ ۳) حفظ ثبات نظام حاکم بر جهان. مجموعه این سه عنصر، منافع آمریکا را در جهان تأمین می‌کند و ترویج دموکراسی تضمین‌کننده منافع مذکور است. از آنجایی که معیار دموکراتیک دانستن کشورها از نظر آمریکا، پابندی به اصول و هنجارهای لیبرالیسم است و ترویج اصول دموکراتیک همواره، همراه و ملازم ترویج اصول لیبرالیسم بوده است؛ آمریکایی‌ها بیشتر از خود دموکراسی به آن توجه نشان می‌دهند. در نتیجه، اثرات ناشی از ترویج دموکراسی در داخل، بازیگرانی را رقم می‌زند که همسویی با ارزش‌های آمریکا حس می‌کنند (زانری، ۱۳۹۱، ص ۱) و چالش جدی برای منافع حیاتی آمریکا ایجاد نمی‌کنند؛ زیرا پذیرش دموکراسی لیبرال نه فقط پذیرش هنجارهای لیبرالی است، که تضمین‌کننده هنجارها و قواعد نظم موجود است. علاوه بر آن، ارزش‌ها و هنجارهای سیستم را تقویت و بازتولید می‌کند. بنابراین، اگر عملکرد بازیگران در چارچوب ارزش‌های حیات‌دهنده به سیستم باشد، هزینه نگهداری آن برای قدرت هژمون، به طور فزاینده‌ای کاهش می‌یابد و در صورتی که در تعارض آشکار با ارزش‌های سیستم باشد، تداوم و بقای آن را برای متنفذین سیستم، پرهزینه می‌کند.

## ۵. یافته‌های تحقیق

### ۵-۱. دموکراسی آمریکا در خاورمیانه بعد از ۱۱ سپتامبر

منطقه خاورمیانه چه در دوران جنگ سرد و چه پس از آن، همواره از جایگاه ویژه‌ای در سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا برخوردار بوده است (یاری‌شگفتی و عسگری، ۱۳۸۷، ص ۱۵۶)، به دنبال وقوع حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر، خاورمیانه از برجستگی خاص در سیاست خارجی آمریکا برخوردار شد؛ چرا که به عنوان خاستگاه گروه‌ها و تفکراتی مطرح شد، که عامل این حملات به شمار می‌رفتند و چنین بیان شد که این منطقه دارای پتانسیل‌های مناسب برای رشد و گسترش گروه‌های تروریستی است. پس، به منظور مقابله با این گروه‌ها، خاورمیانه به کانون توجه در سیاست خارجی آمریکا بدل گشت.



محور سیاست خارجی دولت آمریکا در منطقه خاورمیانه بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر، تعقیب پروژه دموکراتیزه کردن منطقه خاورمیانه است؛ چرا که در تقابل آراء و اندیشه‌ها، دموکراسی وسیله‌ای قوی به‌شمار می‌آید (فلاح‌نژاد و ذاکریان، ۱۳۹۵، ص ۳۷). با توجه به پتانسیل آن در مواجهه با ایدئولوژی رادیکال و توسعه آزادی در کشورهای عربی، منافع حاصل از توسعه و اشاعه دموکراسی، تأمین‌کننده امنیت ملی آمریکا در بلند مدت است. باید توجه داشت که ایده و اندیشه اشاعه دموکراسی تنها یک دیدگاه تئوریک یا انتزاعی نیست؛ بلکه بر پایه تجربیات عملی در این زمینه مبتنی شده؛ لذا، پاسخ مناسب در قبال ایدئولوژی گروه‌های تروریستی و تأمین امنیت ملی آمریکا در گروه پشتیبانی از آزادی سیاسی و اقتصادی و در جهان عرب است.

حوادث ۱۱ سپتامبر آشکارکننده این نکته بود که تروریسم یک تهدید جدی برای امنیت ایالات متحده است (امینی، ۱۳۸۵، ص ۱۳۵). تهدیدی که با تهدیدهای دوران جنگ سرد متفاوت است و قابلیت ضربه زدن و به چالش کشیدن آمریکا را دارد. لذا توسعه و اشاعه دموکراسی و تلاش برای انجام اصلاحات به منظور ایجاد گذار به دموکراسی در کشورهای منطقه خاورمیانه، محوریت سیاست خارجی «بوش» را شکل داد. این سیاست جدید یک تغییر بنیادین در سیاست خاورمیانه‌ای ایالات متحده آمریکا محسوب می‌شد؛ چراکه برای دهه‌ها، سیاست خارجی آمریکا در خصوص خاورمیانه، حمایت از رژیم‌های اقتدارگرای حاکم بر منطقه بوده است.

در منطقه خاورمیانه، رشد و توسعه فرایند مدرنیزاسیون و اشاعه دموکراسی لازم و ملزوم یکدیگر هستند؛ به این معنی که توسعه فرایند مدرنیزاسیون جوامع برای ساختن دموکراسی ضروری است (فوکویاما، ۲۰۰۷، ص ۵۷) و در مقابل نیز، توسعه و اشاعه دموکراسی برای ایجاد مدرنیزاسیون ضروری است. رهبران عرب به طور فزاینده‌ای ضرورت انجام این اصلاحات را درک می‌کنند. آمریکا نیز در میان متحدان منطقه‌ای خود، به دنبال نامزدهایی است که بیشترین تطابق و سازگاری را با سیاست‌های آمریکا در منطقه خاورمیانه داشته باشد. چراکه انجام اصلاحات باعث تغییر در ساختارهای سیاسی اقتدارگرا می‌شود، که نتیجه آن، کاهش اعتماد گروه‌ها و تفکرات رادیکال در میان منطقه است. یکی از مهم‌ترین موانعی که در مسیر اجرای سیاست‌های آمریکا در خاورمیانه وجود دارد، افکار عمومی منطقه نسبت به آمریکا و سیاست‌های آن است. در حالی که رهبران کشورهای منطقه به خوبی وقوف دارند که برای حل مشکلات و بحران‌های منطقه نیاز به همکاری نزدیک با آمریکا دارند، عدم محبوبیت آمریکا در میان افکار عمومی کشورهای خاورمیانه، یک مانع مهم محسوب می‌شود؛ که عمدتاً ناشی از عملکرد آمریکا در عراق و در قبال مسئله صلح اسرائیل با فلسطین و دیگران اتفاقات، رخ داده است. لذا، موفقیت در مذاکرات صلح

اعراب و اسرائیل باعث افزایش اعتبار آمریکا به عنوان مدافع تغییرات دموکراتیک در منطقه خاورمیانه و همچنین تقویت سیاست اشاعه دموکراسی است (زائری، ۱۳۹۱، ص ۱). بنابراین، رفتار دولت آمریکا در مواجهه با بسیاری از تحولات کشورهای مختلف جهان نشان می‌دهد، که مرد سالاری تنها لفافه‌ای زیبا برای منافع گوناگون و به هم پیوسته آمریکا در نقاط مختلف جهان است. دخالت‌های آمریکا در روند تحولات نشانگر آن است، که این کشور به فکر ارزش‌های اخلاقی نیست؛ بلکه درصدد استفاده از بهانه مردم‌سالاری برای نفوذ بیشتر در منطقه و حفظ منافع خود است. در واقع مردم‌سالاری، یک ابزار سیاسی و تبلیغاتی برای آمریکا محسوب می‌شود که از آن برای تأمین منافع خود استفاده می‌کند و خود دارای سیاست‌هایی است که در بخش بعدی به آن اشاره می‌شود.

#### ۲-۵. سیاست دموکراسی گسترده آمریکا در خاورمیانه

در چارچوب گفتمان آرمان آمریکایی، باید به این نکته مهم توجه داشت که این گفتمان شامل چه دال‌هایی می‌شود و در تداوم هویت آمریکایی چقدر تأثیر داشته است. بر این اساس، دال‌هایی همچون استثناء‌گرایی، هژمونی خیرخواه، آزادی، دموکراسی، لیبرالیسم و مذهب مسیحیت، نقش اساسی و مهمی را ایفا نموده‌اند. فضاهای گفتمانی لیبرالیسم دموکراسی‌خواهی، مذهب مسیحیت، حقوق بشر و آزادی به عنوان گفتمان‌های هویتی شکل‌دهنده به هویت آمریکا، بازتاب بستر هنجاری آرمان‌های آمریکایی هستند، که در آن، مرزهای «خود» و «دیگری» مشخص می‌شود (عسگریان و همکاران، ۱۳۹۴، ص ۱۵۳).

اگرچه ایالات متحده در سیاست خارجی سعی بر اشاعه معناها، هنجارها و هویت داخلی خود تحت لوای لیبرال دموکراسی داشته است؛ اما کنش‌گری این کشور خصوصاً در قبایل کشورهای عربی، خلاف این امر را نشان می‌دهد (رسولی ثانی آبادی و علی‌پور، ۱۳۹۲، ص ۶۳). ترویج دموکراسی در خاورمیانه هیچ‌گاه به عنوان یک هدف در سیاست خارجی آمریکا مطرح نبوده است. بلکه دل‌مشغولی عمده دولت‌های مختلف آمریکا در خلال چند دهه اخیر، حفظ ثبات در خاورمیانه بوده و در همین چارچوب، پیشبرد صلح مورد نظر واشنگتن در خاورمیانه، تضمین جریان نفت از منطقه به بازارهای غرب و مهار جنبش‌های تندرو و خواهان تغییر وضع موجود در منطقه، اصول اساسی سیاست خارجی زمامداران کاخ سفید را در خاورمیانه تشکیل می‌داده است. در این راستا، تا زمانی که دولت‌های عرب منطقه در دستیابی آمریکا به این اهداف کمک می‌کردند، ایالات متحده بیشتر نگران ثبات این‌گونه رژیم‌ها در منطقه بود و کم‌تر به مسئله

فقدان دموکراسی در جوامع منطقه توجه می‌کرد (گوردون<sup>۱</sup>، ۲۰۰۳).

بر این اساس، ایالات متحده کم‌تر به قطع رابطه با نظام‌های اقتدارگرای منطقه شمال آفریقا و خاورمیانه فکر می‌کرد و از توجه جدی به حقوق بشر و ایجاد فرایند دموکراسی خودداری می‌نمود (وایت<sup>۲</sup>، ۲۰۰۸، ص ۱۷). در واقع، زمانی که تعارضی با منافع آمریکا دیده می‌شد، از جمله برای منافع نفتی و ترس و واهمه ادعایی از هر نوع حرکت چپ‌گرای متمایل به اتحاد جماهیر شوروی، با حکومت‌های دموکراتیک در منطقه شمال آفریقا و خاورمیانه، به مخالفت برمی‌خاست (به عنوان مثال، مشارکت در سقوط دولت منتخب و مردمی ایران در سال ۱۹۵۳) (فورسایت<sup>۳</sup>، ۱۹۹۳، ص ۸). براساس اظهارات نخست‌وزیر سابق انگلیسی، تونی بلر<sup>۴</sup> (۲۰۱۴)، اهمیت خاورمیانه بر پایه چهار فاکتور مهم قرار دارد. نخست اینکه خاورمیانه همچنان یکی از بزرگ‌ترین تولیدکنندگان نفت دنیا باقی خواهد ماند و علی‌رغم تلاش ایالات متحده آمریکا برای متحول ساختن صنعت انرژی خود، دنیا و ثبات بازارهای جهانی همچنان به نفت خاورمیانه بستگی خواهد داشت. از آنجا که خاورمیانه کانونی است که مناطق مهم در نیم‌کره‌های شمالی و شرقی را به یکدیگر متصل می‌سازد، به مسیر تجاری مهمی مبدل شده و اعتبار آن در تجارت جهانی افزایش یافته است (پریفیتی<sup>۵</sup>، ۲۰۱۷، ص ۱).

منافع ایالات متحده آمریکا در خاورمیانه بزرگ، متعدد و گاهی اوقات مغایر بوده است. در نتیجه رؤسای جمهور آمریکا برای حفظ تعادل دقیق بین منافع ملی استراتژیک و هسته‌ای خود (مانند دستیابی به منابع انرژی خاورمیانه، پیشگیری از قدرت‌های دشمن، سیاست‌های مقابله با تروریست و مقابله با گسترش، سلاح‌های کشتار جمعی و حفظ رابطه خاص با اسرائیل)، مکرراً در موقعیت‌هایی دشوار قرار گرفتند. شواهد تاریخی فراوانی وجود دارد که از این مبحث حمایت می‌کنند که رؤسای جمهور آمریکا، منافع قبلی را به زیان منافع جدیدتر می‌دانند (هاوس<sup>۶</sup>، ۲۰۱۲، ص ۱۸-۲۰).

1. Gordon
2. Wittes
3. Forsyth
4. Tony Blair
5. Prifti
6. House

هرگونه وسوسه‌ای از سوی ایالات متحده برای توجه به حقوق بشر و دموکراتیزاسیون در سیاست خاورمیانه‌ای خود، در دوره پیش از ریاست جمهوری جورج بوش، با دو نیروی بنیادینی که امروز نیز همچنان سلطه نیرومندی بر سیاست ایالات متحده دارند، تضعیف می‌شد. نیروی نخست این باور است که اصرار بیشتر آمریکا بر ترویج دموکراسی در جهان عرب، بدون تردید، تنش‌هایی را با دولت‌های عربی که همکاری آنها در مسائل دیگر، بسیار ارزشمند است، به وجود خواهد آورد. همچنین، کشمکش بالقوه میان تلاش برای ترویج دموکراسی و تلاش برای به دست آوردن دیگر اهداف استراتژیک و اصلی ایالات متحده، یکی از موانع دامنه‌دار فشار شدید ایالات متحده برای اصلاحات سیاسی داخلی بوده است (ویتس، ۱۳۹۰، ص ۴۲). دومین مشکل عمده که متعرض تلاش‌های آمریکا در زمینه دموکراتیزاسیون می‌شود، آن است که ارجحیت کلی سیاست دموکراتیک برای این کشور در جهان عرب، دیرزمانی است که با علم به این مسئله تضعیف شده است که برندگان فرایند دموکراتیک در اکثر کشورهای عربی، احتمالاً احزابی نخواهند بود که همان ارجحیت‌های آمریکا در منطقه را داشته باشند. در واقع ممکن است، آنها به شدت ضد آمریکایی و شاید هم پس از به قدرت رسیدن، ضد دموکراسی از آب درآیند.

### ۳-۵. دموکراتیزه کردن خاورمیانه و الزام به رعایت منشور حقوق بشر

مقامات آمریکا اعلام می‌کنند، نظام چندقطبی و نظام دوقطبی نتوانست امنیت، صلح بین‌المللی و سعادت ملت‌ها را تضمین و تأمین کند و جهان باید به سوی نظام تک‌قطبی، آن هم تحت رهبری آمریکا حرکت کند و در ادامه مدعی می‌شوند، برای تحقق نظام تک‌قطبی و سیاست یک‌جانبه‌گرایی آمریکا، لازم است جهان به سمت و سوی غربی شدن، یا به عبارت بهتر، به سوی آمریکایی شدن حرکت کند. طرح دموکراتیزاسیون در سال ۲۰۰۲ از سوی کالین پاول<sup>۱</sup> مطرح شد و مشارکت خاورمیانه‌ای آمریکا برای دموکراتیزاسیون منطقه نام گرفت. هدف اولیه این طرح فلسطین بود؛ زیرا طراح آن معتقد بود که فلسطینیان باید تروریسم (مبارزه و مقاومت علیه اسرائیل) را رها کنند و اسرائیل نیز شهرک‌سازی را متوقف کند. سپس طرح به سوی کشورهایی که بنا به ادعای آمریکا به شیوه غیردموکراتیک اداره می‌شدند و حقوق بشر را رعایت نمی‌کردند، توجه کرد. طرح ادعا می‌کند، رژیم‌های استبدادی منطقه نیز به دلیل حمایت از تروریسم باید سرنگون شوند و جای خود را به کشورهایی که براساس ساختارهای جدید قومی، زبانی و... بنیان نهاده

1. Colin Powell

می‌شوند، بدهند، تا بدین ترتیب هم هژمونی‌ها خردتر و کوچک‌تر شوند و همانند کویت رفتار مساعدی داشته باشند و هم منافع ایالات متحده در جغرافیای سیاسی جدید، از نو و به نحو مطلوبی ترسیم شود. این همان مبارزه آمریکا با فرهنگ و مذهب تمدنی اسلام است، که منطقه و آسیا را از کشورهای یمن و سومالی گرفته تا اندونزی و مالزی، برای منافع آمریکا ناامن کرده است. ضمن آنکه در متن اقدام به اشغال عراق، برخی از اهداف، از جمله محاصره ایران به مثابه یک هژمونی و ابرقدرت منطقه‌ای نیز به خودی خود حاصل می‌شود.

هدف عمده آمریکا از طرح دموکراتیزاسیون، دستیابی به یکسان‌سازی فرهنگی در سراسر جهان و به ویژه در خاورمیانه است؛ زیرا هیچ نقطه‌ای از جهان همانند خاورمیانه دچار تشتت عقیده و تقابل قومی - مذهبی نیست. طبیعی است در چنین جامعه‌ای، تعدد و تنوع فرهنگی در چارچوب نظام‌های سیاسی متفاوت، حاکم است (کگلی و ویتکف، ۱۳۸۴، ص ۹۶). کنار آمدن آمریکا با چنین جامعه‌ای، اگر غیرممکن نباشد، بسیار سخت است. از سوی دیگر، فرهنگ موزائیک‌گونه منطقه، اعمال هرگونه سیاست و خط‌مشی‌ء را از سوی آمریکا با مشکل مواجه کرده است. قبلاً آمریکا از نظام‌های سیاسی استبدادی طرفداری می‌کرد و منافع خود را نیز به دست می‌آورد، اما امروز به این نتیجه رسیده است که منافع گسترده و اساسی غرب، در رویکرد به مردم نهفته است؛ منتها این رویکرد جدید، نیازمند ایجاد پاره‌ای تغییرات در ساختار فرهنگ، اقتصاد و حکومت کشورهاست. از نظر آمریکا، تنها راه رسیدن به حل اختلافات قومی - مذهبی و متعادل کردن رفتار سیاسی دولت‌ها، دموکراتیزه کردن این کشورها است؛ زیرا در صورت تحقق یکسان‌سازی فرهنگی، اولاً حس بدبینی نسبت به غرب کاهش پیدا خواهد کرد و ثانیاً بازار این کشورها به محیط مناسبی برای کالاهای مدرن غربی تبدیل خواهد شد (بیگدلی، ۱۳۸۵، ص ۶۷).

برژینسکی<sup>۱</sup> می‌گوید، در مورد استقرار دموکراسی در خاورمیانه باید، با احتیاط پیش رفت؛ زیرا ممکن است عواقب ناخواسته‌ای در پیش داشته باشد. اگر فلسطینی‌ها می‌توانستند در انتخابی واقعا آزاد، رهبری برای خود برگزینند، از کجا معلوم، رهبر حماس را انتخاب نکنند؛ اگر قرار شود به زودی انتخابات آزاد در عربستان سعودی برگزار شود، چه تضمینی وجود دارد که شاهزاده عبدالله اصلاح‌طلب، بر اسامه بن لادن یا هر رهبر اسلام‌گرا و ستیزه‌جوی دیگر پیروز شود (برژینسکی، ۲۰۰۷). بر این اساس، در مورد برقراری دموکراسی در خاورمیانه بین دولت‌مردان

آمریکا اختلاف نظر وجود دارد. در این مورد، دو دیدگاه قابل ملاحظه است. دیدگاه اول را که نئومحافظه‌کاران مطرح کردند، خواهان برقراری دموکراسی و سرنگونی رژیم‌های موجود در خاورمیانه است و عراق، اولین آزمون این دیدگاه است. اما دیدگاه دوم را میانه‌روها مطرح کردند و خواستار اصلاحات تدریجی در خاورمیانه هستند. این دیدگاه را علاوه بر وزارت خارجه آمریکا، برخی از متخصصین آمریکایی نیز حمایت می‌کنند (جعفری ولدانی، ۱۳۸۸، ص ۸۷).

فرض اصلی دیدگاه مذکور این است که کشورهای خاورمیانه برای برقراری دموکراسی آماده نیستند و هرگونه تغییرات رادیکال، سبب بی‌ثباتی در این کشورها خواهد شد. دانیل بایمن<sup>۱</sup> می‌گوید، آمریکا می‌بایست بین تغییرات دموکراتیک در خاورمیانه و احتمال بی‌ثباتی و سرنگونی متحدان خود، توازن ایجاد کند.

## ۶. ارزیابی یافته‌های تحقیق

طرح خاورمیانه دموکراتیک، در زمان ریاست جمهوری کلینتون مطرح گردید، که پایه‌های فکری آن، به دوره دموکرات‌ها بازمی‌گردد. آنان با مدل رفتاری که ایالات متحده و کشورهای غربی در دوره جنگ سرد در مقابل بلوک شرق به کار می‌بردند، از طریق تبلیغ و پرداختن به حقوق بشر توانستند، با سیاست‌های نرم‌افزاری، برخی اهداف خود را تأمین کنند (واعظی، ۱۳۸۷، ص ۱۲). اما با ورود جرج بوش پسر به کاخ سفید و مهم‌تر از همه وقوع حادثه یازده سپتامبر ۲۰۰۱، طرح‌های فوق به سیاست رسمی دولت در قبال منطقه بدل گردید (صلاحی، ۱۳۹۴ الف، ص ۲۴۲).

آمریکایی‌ها پس از خاتمه جنگ سرد در نظر داشتند، از پروژه دموکراسی‌سازی به عنوان بستر اعمال سیاست جهانی این کشور برای دستیابی به قدرت هژمون، استفاده نماید. آنها چنین مطرح می‌کردند که آمریکا مسئولیت اخلاقی دارد تا پروژه دموکراسی‌سازی در جهان را جسورانه، با قدرت نظامی و سرکوب مخالفین، پیگیری نماید و چنین وانمود می‌کردند که استقرار دموکراسی در جهان بدون عملیاتی کردن طرح خاورمیانه بزرگ و بدون تغییر در مرزهای خاورمیانه امکان‌پذیر نخواهد بود. بدین ترتیب، آنان خواهان اصلاح نقشه سایکس - پیکو<sup>۲</sup> در طرح خاورمیانه بزرگ، تجزیه کشورهای عراق، عربستان و سوریه به سه کشور، تجزیه مصر و ایران به پنج کشور کوچک و

1. Daniel Bayman

2. Sykes-Picot

سرانجام تقسیم روسیه به هفت کشور کوچک بودند. با این تفاوت که دسیسه‌چینی برای تجزیه کشورهای اسلامی در منابع آشکار دولت آمریکا مطرح، اما توطئه برای تجزیه روسیه در یک سند محرمانه تنظیم شده بود که ظاهراً روس‌ها به آن دست یافتند.

به دنبال اعلام طرح خاورمیانه بزرگ از سوی آمریکا، نشست‌های زیادی در کشورهای اسلامی برگزار شد، که مهم‌ترین آن‌ها در رباط مراکش و در منامه بحرین و در سطح وزرای کشورهای ذی‌نفع انجام گرفت. مصوبات گردهمایی رباط، موجب ارائه طرح‌های مشخص و تعریف دقیق اهداف طرح اصلاحات در خاورمیانه بزرگ شد. در اجلاس دوم (منامه)، برنامه‌ها و خط‌مشی‌ء دقیق‌تری نیز به دست آمد. لیزا چینی<sup>۱</sup> هماهنگ‌کننده مصوبات رباط و همچنین دیوید والش<sup>۲</sup> طی دو سفر جداگانه کاری خود به منطقه و در دیدار با پادشاه مراکش، هزینه‌های انجام‌شده و برنامه‌ریزی‌های صورت گرفته را در مصاحبه‌های مطبوعاتی جداگانه‌ای شرح دادند. آن‌ها تأکید کردند: «برای پیشبرد اهداف آمریکا و در اجرای برنامه‌های مصوب خاورمیانه، هزینه‌های کلانی پرداخت می‌گردد».

متعاقباً در ژانویه سال ۲۰۰۳، «دیک چینی»<sup>۳</sup> معاون رئیس‌جمهور ایالات متحده، در اجلاس سازمان جهانی اقتصاد<sup>۴</sup> که در شهر «داووس»<sup>۵</sup> سوئیس برگزار شد، «استراتژی پیشرو برای آزادی» را مطرح ساخت؛ که براساس آن دولت آمریکا مؤظف است، از کسانی که در راه اصلاحات در خاورمیانه بزرگ فعالیت می‌کنند، پشتیبانی کند. وی تأکید کرد، دولت بوش مصمم است دموکراسی را در سراسر خاورمیانه و فراسوی آن ارتقاء بخشد. از سوی دیگر، «نیکولاس برنز»<sup>۶</sup> نماینده ایالات متحده در ناتو، در سخنرانی خود در اکتبر ۲۰۰۳ در شهر پراگ،<sup>۷</sup> از اروپائیان دعوت کرد تا تلاش‌های خود را در برقراری صلح و امنیت در «خاورمیانه بزرگ» متمرکز سازند. در نوامبر ۲۰۰۳، دولت بوش طرح خود را برای خاورمیانه بزرگ رسماً اعلام کرد. متعاقباً، دولت آمریکا پیش‌نویس طرح خاورمیانه بزرگ را پیش از اینکه کشورهای عربی را از محتوای آن آگاه سازد، بین

- 
1. Lisa Cheney
  2. David Walsh
  3. Dick Chinese
  4. WEO
  5. Davos
  6. Nicholas Burns
  7. Prague

کشورهای گروه ۸، جهت بررسی در نشست آتی در ژوئن ۲۰۰۴، توزیع کرد. در ابتدا این طرح با مخالفت شدید کشورهای عربی و از سوی دیگر با تردید کشورهای اتحادیه اروپا مواجه گردید. بعد از انتقادات اولیه از طرح خاورمیانه بزرگ، دیپلمات‌های آمریکا و اروپا، به‌منظور به جریان انداختن طرح، رهبران کشورهای عربی را تشویق نمودند تا برنامه اصلاحات اقتصادی و سیاسی خود را تا پیش از نشست سران گروه ۸ در ژوئن ۲۰۰۴، تدوین و ارائه نمایند. بدین‌گونه طرح مذکور، با تعدیل صورت گرفته در ۱۰ ژوئن ۲۰۰۴، در نشست گروه ۸ به تصویب رسید.

علاوه بر دموکراسی‌سازی و تغییر رژیم، که با هدف دستیابی آمریکا به قدرت هژمون در طرح خاورمیانه بزرگ طراحی گردید، آمریکایی‌ها به برجسته‌سازی دو موضوع دیگر یعنی، گسترش «تروریسم» و «سلاح‌های کشتار جمعی» در خاورمیانه، برای عملیاتی کردن طرح مذکور پرداختند. در جنگ جهانی اعلام‌شده علیه تروریسم به‌وسیله دولت آمریکا، معیار عدالت، دوستی و همراهی، یا دشمنی و مخالفت با آمریکا بود؛ چون اصل تناسب و ضرورت، به‌عنوان یکی از نرم‌های حقوق بشردوستانه بین‌المللی، در جنگ اعلامی آمریکا مدنظر قرار نگرفته بود، معلوم بود که رعایت حداقلی این نرم‌ها در بین جنگ‌طلبان کاخ سفید جایی ندارد. بعداً واقعیات صحنه‌های جنگ افغانستان و به‌خصوص عراق نیز، این گمانه‌زنی را تأیید کرد. دومین بهانه آمریکایی‌ها برای تهاجم گسترده به منطقه، برجسته‌سازی خطر سلاح‌های کشتار جمعی و استفاده گروه‌های تروریستی از آن بود (صلاحی، ۱۳۹۴ الف، ص ۲۴۳).

این مسئله یعنی وجود سلاح‌های کشتار جمعی در خاورمیانه، از مهم‌ترین دلایل مطرح‌شده از سوی آمریکا و انگلیس برای تهاجم به عراق بود. در حالی‌که در اختیار داشتن سلاح‌های کشتار جمعی،<sup>۱</sup> اگرچه خودش می‌تواند منجر به نقض معاهدات مربوط به عدم تکثیر گردد، اما به‌خودی‌خود نمی‌تواند پایه و اساسی برای توجیه استفاده از زور، تحت عنوان دفاع مشروع گردد. مع‌الوصف، نه اینکه از سوی هیچ‌کدام از گروه‌های تحقیق بین‌المللی و مستقل، و حتی گروه‌های تحقیقی که از سوی دولت‌های آمریکا و انگلیس منصوب شده بودند، سند محکمه‌پسندی مبنی بر وجود سلاح‌های کشتار جمعی در عراق ارائه نگردید؛ بلکه از طرف مقابل نیز، در حمله و اشغال عراق و حتی در سرکوب مقاومت‌های مردمی در طول اشغال از سوی نیروهای مهاجم، از



سلاح‌های غیرقانونی و کشتار جمعی استفاده شد، که مصیبت‌های غیرقابل جبران را بر جامعه و مردم عراق وارد کرد (صلاحی، ۱۳۹۴ ب، ص ۲۴۵).

پس از تهاجم نیروهای آمریکایی و انگلیسی به عراق، اشغال این کشور و سرنگونی رژیم بعث عراق، در ژوئن ۲۰۰۳، گروه تحقیق عراق<sup>۱</sup> رهبری و هدایت تحقیق از برنامه‌های سلاح‌های کشتار جمعی عراق و انباشت این سلاح‌ها را آغاز کرد. در طول یک سال، ۱۳۰۰ نفر از بازرسان این گروه، برنامه‌ها و سایت‌های سلاح‌های کشتار جمعی عراق را مورد بازرسی قرار دادند. از میان هزاران اسناد پیدا شده، سندی که نشان‌دهنده این واقعیت باشد که دولت عراق، برنامه‌های سلاح‌های کشتار جمعی خود را ادامه می‌دهد، تا تأییدی برای اتهامات وارده از سوی دولت‌های انگلیس و آمریکا باشد، پیدا نگردید.

در جولای ۲۰۰۴، کمیته اطلاعات سنای آمریکا و گروه تحقیق مجلس انگلیس، عهده‌دار تحقیق نسبت به یافته‌های پس از جنگ شدند. گزارش هر دو نهاد نادرست بودن اتهامات مطرح‌شده مبنی بر وجود سلاح‌های کشتار جمعی در عراق را تأیید کرد، که حداقل از نظر اطلاعاتی، شکست بزرگی برای نهادهای اطلاعاتی آمریکا و انگلیس محسوب می‌گردد. قبلاً نیز «هانس بلیکس» رئیس بازرسان تسلیحاتی سازمان ملل در گزارش‌هایی که به سازمان ملل داده بود، ضمن اعلام همکاری خوب دولت عراق، بارها آمریکا و انگلیس را به جهت اغراق‌گویی نسبت به سلاح‌های کشتار جمعی عراق متهم کرد.

از مهم‌ترین پیامد راهبرد یک‌جانبه‌گرایی آمریکا، تضعیف سازمان ملل بود. آمریکایی‌ها پس از حادثه ۱۱ سپتامبر چنین وانمود می‌کردند که سازمان ملل مربوط به دوران جنگ سرد و برای برقراری نظم جهانی در آن دوران مناسب بود، لیکن امروزه این آمریکا است که نظم را در جهان برقرار می‌کند؛ بنابراین، دیگر نیازی به شورای امنیت که تا دیروز تنها منبع مشروعیت‌بخش برای توسل به زور بود، وجود ندارد. اکنون این آمریکایی‌ها هستند که معلوم می‌کنند در چه زمانی، در چه مکانی و با چه گروه‌ها یا دولت‌هایی، باید وارد جنگ شوند. بی‌تردید، شکست آمریکا در عراق، به قدرت رسیدن شیعیان در این کشور، ظهور عراق با ویژگی‌ها و قانون اساسی جدید و روابط بین‌الملل متفاوت، تأثیرات بسیاری از لحاظ سیاسی، فرهنگی و اقتصادی بر دولت‌های منطقه، گذاشته است (ماهوف، ۲۰۱۴).

وضعیت فعلی عراق و افغانستان به خوبی شکست سیاست‌ها و جنگ‌های خونین غرب در قرن بیست و یکم را نشان می‌دهد. وضعیت این دو کشور همچنین نشان می‌دهد که کشورهای غربی هیچ‌گاه، واقعاً به دنبال گسترش دموکراسی در عراق و افغانستان نبوده‌اند. آمریکایی‌ها (از طریق انعقاد پیمان‌های نظامی و اقتصادی با این کشورها) فقط در پی کسب منافع اقتصادی در این کشورها هستند و بر این نکته تأکید می‌کنند که سربازان این کشور مجازند، هر نوع جنایت جنگی در این کشورها انجام دهند، بدون آنکه به هیچ‌کس پاسخ‌گو باشند (بومر، ۲۰۰۹، ص ۱۴۴).

آمریکا سابقه استعماری کشورهای اروپایی را نداشت، به همین دلیل اعراب خیلی زود وعده‌ها و شعارهای این کشور را باور کردند (روا، ۲۰۱۰، ص ۶۸). به واسطه سیاست‌ها و جنگ‌های آمریکا در عراق و افغانستان، امروزه برای هیچ‌کس تردیدی وجود ندارد که آمریکا تنها به فکر منافع خود است. در حال حاضر، تنها عناصر گوش به فرمان آمریکا در منطقه چنین وانمود می‌کنند که به وعده‌های آمریکا ایمان دارند، البته این افراد نیز واقعاً چنین اعتقادی ندارند.

ترامپ هم در رابطه با مقوله سیاست خارجی به نحله‌ای از رهبران تعلق دارد که مسلک ملی‌گرایی را مبنای تفسیری و معانی خود قرار می‌دهند (دهشیار، ۱۳۹۵، ص ۲۶). در زمینه اهداف ایالات متحده آمریکا، ترامپ شعار «نخست آمریکا» را در قالب نوعی ملی‌گرایی افراطی که با یک‌جانبه‌گرایی همراه است، طرح می‌کرد. از نظر ترامپ، اصل «نخست آمریکا»، باید چراغ راهنمای سیاست خارجی این کشور باشد (بیزدان فام، ۱۳۹۵، ص ۱۴۹).

ترامپ گفته است که «آمریکا از جهان محافظت کرد و جنگ سرد را برد، اما سیاست خارجی ما بعد از جنگ سرد، کم فروغ بوده است؛ چون [بعد از جنگ سرد] حماقت و تکبر جایگزین منطق شد و فاجعه پشت فاجعه آفرید». وی یکی از نموده‌های این سیاست خارجی را «فجایع منطقه خاورمیانه» ذکر کرده است (شاپوری، ۱۳۹۵، ص ۵۳). دونالد جان ترامپ، شروع فاجعه در سیاست خارجی آمریکا را تلاش، برای اشاعه زورمحور دموکراسی و دولت‌سازی از طریق تغییر رژیم می‌داند (دهشیار، ۱۳۹۵، ص ۲۵).

ترامپ خود را پرچمدار سیاست خارجی ملی‌گرا می‌داند و در توجیه این خط‌مشی به شدت متکی به تأکید بر قدرت اقتصادی و توان نظامی آمریکا است (دهشیار، ۱۳۹۵، ص ۱۷). او با طرح تضعیف‌بخش نظامی به واسطه ضعف اقتصادی، هزینه فراوان، قرض زیاد، رشد کم اقتصادی، مرزهای باز و کسری یک تریلیون دلاری سالانه بودجه آمریکا و همچنین با طرح «نخست آمریکا» سعی دارد، نه تنها نوعی پوپولیسم را ترویج کند، بلکه تلاش دارد، نوعی بازگشت به درون آمریکا و نوانزوگرایی را طرح کند (غریباق زندی، ۱۳۹۵، ص ۱۳).

از منظر دونالد ترامپ، عراق و سوریه، فوری‌ترین اولویت سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا در شرایط کنونی محسوب می‌شود. نگرش دولت آمریکا در شرایط کنونی آن است که حضور قدرتمندان آمریکا، ضامن صلح و امنیت خواهد بود (منفرد، ۱۳۹۶، ص ۴). در دوره ترامپ، چهار محور اصلی در رابطه با سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه اهمیت دارد، که شامل نگاه به اسلام و مسلمانان، بحران داعش و سوریه، اختلاف اعراب و اسرائیل و در نهایت، موضوع برنامه هسته‌ای ایران است (غریاق زندی، ۱۳۹۵، ص ۱۸-۱۹). از دیدگاه ترامپ، اولین تهدید آمریکا در جهان، گروه تروریستی داعش است که تهدیدی وجودی و تمدنی برای آمریکا به‌شمار می‌آید. آن‌ها این تهدید را تنها از چشم گروه‌های تروریستی سنی مانند داعش و القاعده نمی‌بینند، بلکه تمام مسلمانان را به نوعی تروریست می‌دانند (یزدان فام، ۱۳۹۵، ص ۱۴۷).

تمایل روز افزون آمریکا برای استفاده از نیروی نظامی در خاورمیانه و اطراف آن در زمان ریاست جمهوری دونالد ترامپ، اگرچه بسیار محدود بود، اما به ظاهر انحراف از سیاست احتیاطی، ریسک‌گریزی و بحث برانگیز رییس جمهور اوباما به‌شمار می‌رود؛ سیاست‌هایی که به آرامش قابل توجه بین متحدین عرب و واشنگتن منجر شده بود. بمباران و فعالیت‌های نظامی به شدت افزایش یافته در یمن، قوانین جدید برای مداخله در سومالی و جاهای دیگر، حمله موشکی آمریکا به یک پایگاه هوایی در سوریه و فعالیت‌های نظامی خاص در افغانستان، تماماً نمونه‌ای از این قبیل هستند.

## ۷. نتیجه‌گیری

مفروض دولت آمریکا که سیاست دموکراسی‌سازی را در خاورمیانه در پیش گرفته این است، که کشورهای خاورمیانه از نظر ساختارهای سیاسی منطبق بر اصول دموکراتیک نیستند. آمریکا ساختار داخلی کشورهای منطقه را که از فقدان دموکراسی رنج می‌برند، خاستگاه تهدید علیه امنیت ملی خود و امنیت بین‌المللی تلقی کرده و معتقد است، در صورت تغییر ساختار دولت‌های خاورمیانه و ایجاد دموکراسی در این کشورها می‌توان، تهدیدهای ناشی از غیردموکراتیک بودن دولت‌های منطقه را از بین برد. از این‌رو، خاورمیانه را آماج سیاست‌های لیبرالی از جمله دموکراسی‌سازی قرار داده است.

ترویج دموکراسی در خاورمیانه این فرصت را نصیب آمریکا می‌کند که امکان کنترل فرایند دموکراتیزه شدن و تعیین سرعت تحقق آن را در اختیار بگیرد. این مسئله نشان‌دهنده نیاز برای درک واقع‌گرایانه‌تر از بالقوه بودن دموکراتیک بر اساس دکترین بوش، بوده است. هدف آمریکا از این نوع

دموکراسی، حفظ و در صورت لزوم، جایگزین کردن رهبران متحد در منطقه، برای جلوگیری از رشد بنیادگرایی است، که بسترساز تروریسم می‌باشد.

ترویج دموکراسی در خاورمیانه هیچ‌گاه، به عنوان یک هدف در سیاست خارجی آمریکا مطرح نبوده است. دل‌مشغولی عمده دولت‌های مختلف آمریکا در چند دهه اخیر، حفظ ثبات در خاورمیانه بوده است. در همین چارچوب، پیشبرد صلح مورد نظر واشنگتن در خاورمیانه، تضمین جریان نفت از منطقه به بازارهای غرب و مهار جنبش‌های تندرو و خواهان تغییر وضع موجود در منطقه، اصول اساسی سیاست خارجی زمامداران کاخ سفید را در خاورمیانه تشکیل می‌داده است. تا زمانی که دولت‌های غرب منطقه در دستیابی آمریکا به این اهداف کمک می‌کردند، ایالات متحده بیشتر نگران ثبات این‌گونه رژیم‌ها در منطقه بود و کم‌تر به مسئله فقدان دموکراسی در جوامع منطقه توجه می‌کرد.

اسناد امنیت ملی آمریکا یکی از بهترین منابع برای ارزیابی مواضع رسمی لیبرالی دولت‌ها در خصوص دموکراسی است. بررسی اسناد مزبور در دوره‌های کلینتون، بوش، اوباما و ترامپ نشان می‌دهد، توجه به مقوله‌های لیبرال از جمله دموکراسی‌سازی، همواره از محورهای مورد توجه بوده است. رویکرد دموکراسی‌سازی خاورمیانه بر این منطق استوار بوده که تروریسم با وجود تجلیات عینی سخت‌افزاری، از بنیان‌ها و شالوده‌های نرم‌افزاری، غیرمادی و ذهنی - روانی برخوردار است. بنابراین، مکانیسم‌های نظامی و سخت‌افزاری، فقط بخشی از راهبرد مبارزه با تروریسم را تشکیل داده و بخش دیگر آن، متحول کردن ایده‌های زیربنایی تروریسم از طریق ایده‌های لیبرالیستی است. در یک جمع‌بندی نهایی می‌توان گفت، خاورمیانه از مهم‌ترین کانون‌های منازعه و بحران در جهان است. دموکراتیزاسیون یا گذار این منطقه به دموکراسی، از مهم‌ترین مسائلی است که از گذشته و خصوصاً پس از وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر، مورد توجه اندیشمندان علوم سیاسی، جامعه‌شناسان و نیز سیاست‌مداران آمریکایی و غربی قرار گرفته است؛ چراکه فقدان دموکراسی در منطقه خاورمیانه را عامل تنش و بی‌ثباتی می‌دانند و برقراری دموکراسی در این منطقه بحران‌زده را تجویزی مناسب برای تأمین امنیت و ثبات خاورمیانه قلمداد می‌کنند. با توجه به شکل‌گیری تحولات دموکراتیک که از سرنگونی رژیم استبدادی صدام حسین شروع شده و به شکل زنجیره‌ای، کل خاورمیانه را در بر گرفته است، می‌توان ادعا کرد که فرایند دموکراسی در منطقه خاورمیانه، در حال بسط یافتن است.

## منابع

- امینی، بهادر (۱۳۸۵). پی افکندن نظام نوین جهانی: تبیین رفتار آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر. سیاست خارجی، سال شانزدهم.
- برژینسکی، زبیگیو (۲۰۰۷). *انتخاب سلطه یا رهبری*. ترجمه امیرحسین نوروزی. تهران: نشر نی.
- بیگدلی، علی (۱۳۸۵). نقشه تصاحب خاورمیانه: نگاهی به ماهیت استراتژی‌های آمریکا در خاورمیانه. *زمانه*، (۴۴)۵.
- جرویس، رابرت (۲۰۰۶). بن‌بست در دکترین پیش‌دستانه. ترجمه مهدی کاظمی. نگاه، سال پنجم.
- جعفری ولدانی، اصغر (۱۳۸۸). *چالش‌ها و منازعات در خاورمیانه*. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، مجمع جهانی اهل بیت (ع).
- حمیدی‌نیا، حسین (۱۳۹۳). *استعمار و نام‌گذاری جغرافیایی*. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه.
- دهشیار، حسین (۱۳۹۵). ترامپ و محوریت توانمندی‌های اقتصادی و نظامی در قلمرو سیاست خارجی. *پژوهش‌های روابط بین‌الملل*، (۲۲)۱.
- رسولی ثانی‌آبادی، الهام؛ علی‌پور، محمود (۱۳۹۲). تبیین سیاست خارجی آمریکا در مدیریت تحولات انقلابی - عربیک از سازه‌نگاری تا رویه‌ها و کنش‌های مبتنی بر معناهای بیرونی. *پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام*، (۳)۳، ص ۵۵-۸۱.
- زائری، مرضیه (۱۳۹۱). *دموکراسی‌خواهی آمریکا در خاورمیانه از شعار تا عمل*. پایگاه اطلاع‌رسانی معاونت سیاسی سازمان عقیدتی سیاسی ارتش.
- زهرانی، مصطفی (۱۳۹۲). *بررسی انتقادی سیاست خارجی آمریکا*. تهران: انتشارات مرکز آموزش و پژوهش‌های بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- شاپوری، مهدی (۱۳۹۵). *پروزی دونالد ترامپ؛ تداوم یا تغییر در سیاست خارجی آمریکا. تحلیل دیده‌بان امنیت ملی*، شماره ۵۶.
- شفیعی عربی، میرعلی (۱۳۸۷). *اهمیت خاورمیانه و بررسی اجمالی طرح خاورمیانه بزرگ. فضای جغرافیایی*، (۲۳)۸.
- صلاحی، سهراب (۱۳۹۴ الف). *اشغال عراق، اهداف راهبردی و استنادات حقوقی*. تهران: نشر میزان.
- صلاحی، سهراب (۱۳۹۴ ب). *پیامدهای انسانی اجتماعی اشغال عراق از منظر حقوق بین‌الملل کیفری*. تهران: نشر میزان.
- عسگریان، عباسقلی و همکاران (۱۳۹۴). *تحلیل گفتمانی نگاه بازیگر آمریکایی و ایرانی به مفهوم تروریسم*. *پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام*، شماره ۲، ص ۱۴۵-۱۸۳.
- غرایاق زندی، داود (۱۳۹۵). *دونالد ترامپ و چشم‌انداز تحولات نظامی در جهان*. برآورد، (۴۵-۴۶)۴.
- فلاح‌نژاد، علی؛ ذاکریان، مهدی (۱۳۹۵). *نقش آمریکا در بحران‌های خاورمیانه از منظر سازه‌نگاری (پس از ۲۰۱۰)*. *پژوهش‌های روابط بین‌الملل*، (۲۱)۱.
- قوام، عبدالعلی (۱۳۹۳). *جهانی‌شدن و جهان سوم*. تهران: دفتر مطالعات سیاسی.

- کگلی، چارلز؛ ویتکف، یوجین (۱۳۸۴). سیاست خارجی آمریکا؛ الگو و روند. ترجمه اصغر دستمالچی. تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، چاپ سوم.
- کلبعلی، فرزاد (۱۳۹۰). سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه و جنبش‌های مردمی جدید. پژوهش‌شکده تحقیقات راهبردی.
- منفرد، قاسم (۱۳۹۶). بحران سوریه و عراق؛ چالش‌ها و راهکارهای مواجهه‌ی آمریکا. معاونت پژوهش‌های سیاست خارجی مرکز تحقیقات استراتژیک، شماره ۲۷.
- میراحمدی، فاطمه سادات (۱۳۹۵). مینیمالیسم پرخاشگرانه: دولت ترامپ و منطقه خاورمیانه، نگاه دیگران. دیده‌بان امنیت ملی، شماره ۵۷.
- واعظی، محمود (۱۳۸۷). رویکردهای سیاسی-امنیتی در خاورمیانه. سیاست خارجی، ۲۳(۸).
- ویتس، تامارا کامفن (۱۳۹۰). گام‌های لرزان آزادی: نقش آمریکا در بنای دموکراسی در جهان عرب. ترجمه سید داوود آقایی. تهران: سرای عدالت.
- یاری شگفتی، محمداسلام؛ عسکری، احمد (۱۳۸۷). جنگ نرم آمریکا در حوادث پس از ۱۱ سپتامبر: با تأکید بر جنگ افغانستان، عراق و تنش با ایران. عملیات روانی، ۶(۲۱).
- یزدان فام، محمود (۱۳۹۵). سیاست خارجی ترامپ و جمهوری اسلامی ایران. مطالعات راهبردی، ۱۹(۷۴).
- Boomer, R.J (2009). *States in civil war challenges for the United States*. In: *The Arab Awaxening America and the transformation of the Middle East*. Brooking instiution press, Washington, D.C
- Clark, W. (2007). *Philanthropic Imperialism: The National Endowment for Democracy. International Endowment for Democracy (NED)*.  
URL= [http://www.iefd.org/articles/philosophical\\_imperialism.php#1](http://www.iefd.org/articles/philosophical_imperialism.php#1).
- Fukuyama, F. (2007). *Trust: The Social Virtues and the Creation of Prosperity*. New York: Free Press.
- Gordon, P.H. (2003). *Middle East Vision. Survival*, Vol.45, No. 1.
- Heike Krieger, A. (2006). Confilict of Norms: The Relationship between humanitarian Law and human Rights Law in the ICRC Customary Law Study. *Journal of Confilict & Security Law*, 11(2), p. 265-291.
- House, W. (2012). Remarks by the President to the UN General Assembly. White House press release. *International Secutiry*, 20(1), p. 82-93.
- Maahouf, B. (2014). *The Rise of Functional Democracy and the Future of the Middle East*. New York: Pearson and Addison Wesley.
- Prifti, B. (2017). *US Foreign Policy in the Middle East: The Case for Continuity*. Springer.
- Rua, M. (2010). *Globalization and International Political Economy*. Lanham: Rowman & Littlefield Publishers.
- Wittes, T.C. (2008). *Freedom's Unsteady March: America's Role in Building Arab Democracy*. Washington, DC: Brookings Institution Press.